**قاضی مدرسه برای كاهش جرم می‌آید**

بزهكاری، ایستادن رودرروی قانون است؛ چه برای مرد، چه برای زن و چه برای كودك و نوجوان. به بزهكاری بزرگسالان جرم می‌گویند، اما برای كودك و نوجوان از واژه بزه استفاده می‌شود تا نشان دهند خلافكاری‌های كودكان نه به غلظت رفتارهای مجرمانه بزرگسالان است و نه نیتی كه بچه‌ها برای دست زدن به كار خلاف دارند، شبیه بزرگ‌ترهاست.

در معاونت پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه چنین نگاهی به زیر 18 سال‌ها می‌شود، نگاهی كه حالا قرار است از قالب یك نقطه نظر صرف بیرون بیاید و در میدان عمل به نوجوانان و جوانان آگاهی‌های حقوقی بدهد تا اگر روزی در مسیر زندگی، فرصت ارتكاب یك بزه را پیدا كردند، بدون فكر به استقبال آن نروند بلكه كمی مكث كنند، در ذهنشان سود و زیان آن كار را بسنجند و با آگاهی به آن «نه» بگویند.

«قاضی مدرسه» هنوز یك ایده است و تا امروز فقط یك دستورالعمل تصویب نشده دارد، اما با این حال اهدافی كه دنبال می‌كند، كلیدی است.

نادر رویایی، كارشناس معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه كه دستورالعمل ایده قاضی مدرسه را نوشته، هدف اصلی از نگارش این دستورالعمل را آگاه‌سازی نوجوانان و جوانان از رفتارهای مجرمانه، خطرات بزه‌دیدگی و مسئولیت‌پذیری در مقابل اعمال مجرمانه می‌داند كه در نهایت می‌تواند به كاهش وقوع جرم در بین افراد كمتر از 18 سال بینجامد.

او در گفت‌و‌گو با جام‌جم تاكید می‌كند آگاه‌سازی حقوقی افرادی كه در سن مدرسه هستند و ممكن است از سر ناآگاهی پایشان بلغزد و ندانسته مرتكب كار خلاف قانون شوند، تاثیر زیادی در جلوگیری از وقوع رفتارهای مجرمانه دارد، همان‌طور كه اجرای ایده قاضی مدرسه در استان خراسان رضوی كه از شش سال پیش در برخی مدارس اجرا شده به كاهش رشد جمعیت كیفری محصلان منجر شده است.

ایده قاضی مدرسه حرفش این است كه یك قاضی مسلط به مسائل حقوقی و اجتماعی كه در حوزه جرایم كودك و نوجوان نیز كار كرده و قدرت برقراری ارتباط كلامی با نوجوانان و جوانان را دارد و می‌تواند بر آنها تاثیر بگذارد، ساعاتی از هفته در مدارس حاضر شود و به ارائه اطلاعاتی مثل این‌كه جرم و بزه چیست، رفتارهای مجرمانه كدام است و بعد از ارتكاب بزه چه پیامدهایی گریبان فرد را می‌گیرد، بپردازد.

البته رویایی می‌گوید گفته‌های قاضی نباید به گونه‌ای باشد كه نوجوان و جوان از جرایمی كه اطلاع ندارند، باخبر شوند و میل به تجربه كردن آنها پیدا كنند بلكه این آگاهی‌ها باید در حدی باشد كه به گذراندن ایمن دوره نوجوانی و جوانی دانش‌آموزان كمك كند و تلنگری باشد كه هر زمان دانش‌آموزی خواست به سمت كار خلاف برود پیش خود دودوتا چهارتا كند و عاقبت كار و مجازات در انتظار را پیش چشم بیاورد، نه این‌كه بی‌محابا به دل جرم بزند و رفتار مجرمانه برایش به عادت تبدیل شود.

این كارشناس دغدغه‌اش این است كه در كشور ما گرچه جمعیت بزهكاران و مجرمان به نسبت كل جمعیت كم است، اما همین تعداد محدود، امنیت كل اجتماع را به خطر انداخته‌اند به نحوی كه بیشتر جرایم ارتكابی آنها رفتارهای مجرمانه از پیش طراحی شده است.

به همین علت رویایی تاكید می‌كند اگر بتوانیم با گسترش آگاهی‌های حقوقی و مطلع كردن افراد از عواقب انجام بزه و عوارض بزه‌دیدگی، چه در قالب قاضی مدرسه و چه با انجام كارهایی مشابه، جرایم را به جرایم اتفاقی محدود كنیم گامی مهم برای پیشگیری از وقوع جرم برداشته‌ایم.

**همه اضلاع مثلث بیمار است**

با این حال، قاضی مدرسه قرار نیست معجزه كند. این ایده اگر در مدارس كشور بویژه مدارسی كه در مناطق جرم‌خیز قرار دارد و شاگردانش بستر وقوع جرم را آماده می‌بینند، به طور كامل اجرا شود، در خوشبینانه‌ترین حالت می‌تواند با دادن آگاهی‌های حقوقی، دست دانش‌آموزانی را كه مستعد اصلاح و تربیت هستند، بگیرد وگر‌نه برای دانش‌آموزانی كه در خانواده آموخته‌اند جرم بخشی از زندگی است، آگاهی دادن‌های محدود در مدرسه نمی‌تواند ضامن گذران ایمن سال‌های پرلغزش نوجوانی و جوانی باشد.

ما كسی نیستیم جز آدمی دست‌پرورده خانواده، مدرسه و اجتماع، پس اگر بزهكار می‌شویم، هم تقصیر خانواده و هم كوتاهی مدرسه و اجتماع است، اما نقش خانواده پررنگ‌تر از دو عامل دیگر است. كودك، ابتدای راه زندگی است كه خودش را در خانواده می‌بیند، با پدر و مادری كه انتخاب او نیستند و شرایطی كه چاره‌ای جز تطابق با آن ندارد.

تولد در برخی خانواده‌ها از خوش‌شانسی است، اما به دنیا آمدن در خانواده‌هایی كه پدر و مادر در آن به ارزش‌های اخلاقی تعهد ندارند، رفتارشان بی‌ثبات است، مدام باهم درگیرند، در آستانه طلاقند، در چنگ اعتیاد اسیرند و نمی‌توانند میان فرزندان عادلانه رفتار كنند، عین بدشانسی است.

جرم‌شناسان و آسیب‌شناسان اجتماعی، بودن در چنین خانواده‌هایی را زمینه‌ساز بروز بزه می‌دانند و معمولا پیش‌بینی‌شان درست از آب در‌می‌آید و این خانواده‌های آسیب‌دیده، كودكانی آسیب دیده روانه اجتماع می‌كنند.

بیشتر این كودكان در جامعه رها می‌شوند تا كسی شبیه پدر و مادرشان شوند، اما اگر كمی شانس بیاورند یا خانواده‌شان هنوز معتقد به سوادآموزی كودكان باشد، به مدرسه می‌روند. مدرسه می‌تواند جایی امن برای بچه‌ها باشد، برای سواد‌آموزی، جبران كاستی‌های موجود در خانواده و جایی برای ترمیم زخم‌های مانده بر تن كودك از خانواده‌ای از هم پاشیده است.

در برخی مدارس، بعضی مدیران و معلمان درد دانش‌آموزان را شناسایی می‌كنند و برای درمان آسیب‌هایشان دست به كار می‌شوند، اما در بیشتر مدارس، مشغله‌های شغلی اولیای مدرسه مانع از وقت گذاشتن برای دانش‌آموزان و موشكافی مشكلاتشان می‌شود، ضمن این‌كه گاه رفتارهای تبعیض‌آمیز و توام با توهین در مدرسه نیز عاملی برای گریز دانش‌آموز مشكل‌دار از محیط آموزشی و در نتیجه رها شدن او در جامعه‌ای پرخطر می‌شود.

تكلیف جامعه هم كه روشن است؛ مجموعه‌ای هزار رنگ كه اگر پشت سر فرد، خانواده‌ای دلسوز و پشتیبان نباشد تا او را در مواقع سخت زیر پوشش خود بگیرد، براحتی او را می‌بلعد و در دام بزهكاری اسیر می‌كند.

پس طبیعی است مثلثی كه سه ضلع آن بیمار و پرمشكل است، نمی‌تواند دوره نوجوانی و جوانی ایمنی را تضمین كند، اما با وجود این نباید منكر تاثیر و كارآمدی آموزش و آگاه‌سازی بود، همان‌طور كه از حالا نباید به ایده قاضی مدرسه با ناامیدی نگاه كرد و وجود خانواده‌های از هم پاشیده، مدارس بی‌اعتنا به مشكلات و جامعه‌ای پرخطر را مانعی صددرصدی بر سر راه پیشگیری از وقوع رفتارهای مجرمانه در میان دانش‌آموزان دانست.

http://www.jamejamonline.ir/NewsPreview/914685677954966406